روابط اسلام و غرب در گفت و گو با صالح علی باصره

غلامحسین ابراهیمی

جناب آقای دکتر باصره ضمن تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید، خواهشمند است ابتدا خودتان را معرفی کرده و در ارتباط با کارهای تحقیقاتی خودتان کمی صحبت نمایید؟

بنده صالح علی باصره متولد 1952 حضرموت بوده و فارغ التحصیل رشته تاریخ دانشگاه عدن می باشم. تحصیلاتم را در سطح فوق لیسانس و دکترا در دانشگاه لایپزیک آلمان در گرایش تاریخ معاصر کشورهای مشرق عربی به اتمام رساندم. بعد از اخذ دکترا، در سال 1986 در رشته تاریخ در دانشگاه عدن مشغول به تدریس شدم و به مدت پنج سال نیز ریاست گروه تاریخ دانشگاه عدن را بر عهده داشتم و از سال 1995 تاکنون هم به عنوان رئیس دانشگاه عدن مشغول به خدمت می باشم.

بعضی از تالیفات من عبارتند از: مفهوم قومیت عربی، جنبش دانشجویی - دانش آموزی یمن، تاریخ آموزش در یمن، تحقیقاتی در خصوص دریای سرخ، علاوه بر این، بنده در بسیاری از کنفرانسهای علمی در کشورهای مصر، آلمان، اردن، عراق و عمان شرکت کرده ام.

به عنوان اولین سؤال، توضیح مختصری در خصوص پیشینه روابط اسلام و غرب بفرمایید؟

برای پاسخ به این سؤال، باید به سه محور توجه داشت: ابتدا موقعیت مکانی و زمانی ظهور اسلام و نظر اسلام در خصوص ادیان پیش از خود، دوم وقوع جنگهای صلیبی و رویارویی اسلام و مسیحیت و سوم استعمار کشورهای اسلامی توسط غرب که به توضیح هریک از این مباحث خواهم پرداخت. اسلام که از آن به عنوان دین کامل و همچنین خاتم ادیان و از پیامبر آن حضرت محمد (ص) به عنوان خاتم پیامبران نامبرده می شود، از این رو، از آن به عنوان جایگزین و تکمیل کننده سایر ادیان یاد می شود. البته باید توجه داشت که اسلام حضرت عیسی (ع) و حضرت موسی (ع) را به عنوان پیامبران الهی می شناسد، اما اذعان می دارد که در این ادیان، تحریفاتی روی داده است، بطوری که می بینیم مسیحیت جدید، حضرت عیسی را فرزند خدا و حضرت مریم را همسر خدا و خداوند را پدر می نامند و به تثلیث اعتقاد دارند که اسلام، این اعتقاد را نوعی کفر و شرک دانسته، آن را رد می نماید و بر این عقیده است که عیسی پیغمبر الهی و تولد وی از حضرت مریم، معجزه الهی بوده است.

محور دوم، وقوع جنگهای صلیبی می باشد که به مدت 200 سال ادامه داشت و با هدف شکست اسلام و محدودیت گسترش آن بوجود آمد. انتشار سریع اسلام در کشورهای آفریقایی و آسیایی و حتی اندلس باعث به خطر افتادن منافع کشورهای غربی آن زمان که شعار غالب آنها هم حفظ و ترویج دین مسیح بود، باعث به راه افتادن جنگهای صلیبی با هدف تسخیر قدس و در صورت امکان، مکه و مدینه شد تا بدین ترتیب، ضمن انتقام از اسلام، به کار آن نیز پایان دهند، اما این جنگها با پیروزی مسلمانان در جنگهای حطین و همچنین جنگهای دیگری به رهبری صلاح الدین ایوبی با خروج صلیبیان از قدس به اتمام رسید. اگرچه به ظاهر، این جنگها به شکست غرب منجر شد، ولی باعث آشنایی آنها با فرهنگ و تمدن اسلامی و خصوصا علوم و دانشهای روز کشورهای اسلامی شد.

محور سوم، سیل عظیم جهانگردان اروپایی به کشورهای اسلامی و ارائه تصویر منفی و مذموم از اسلام و همچنین استعمار کشورهای اسلامی به شکل قدیم و جدید می باشد که با عقب نگه داشتن کشورهای اسلامی و ترویج مسیحیت، در صدد انتقام از اسلام برآمدند.

وضعیت کنونی اسلام و غرب را چگونه می بینید؟ پس با این توضیح، نوعی رابطه خصمانه بین اسلام و غرب وجود دارد؟

بله، این نوع رابطه در سالهای اخیر ناشی از تلاش غرب برای مقابله با اسلام و تحریف چهره حقیقی آن می باشد، بطوری که در این راستا، گاه با حمایت مالی گروههای افراطی تندرو در صددند تصویری خشن از اسلام ارائه کنند و علاوه بر این، حمایت غرب از رژیم صهیونیستی و نادیده گرفتن حقوق مسلمانان در فلسطین و همچنین تحریک اقلیتهای مسیحی کشورهای اسلامی مثل اقلیتهای مسیحی لبنان و قبطیهای مصر، موضع گیری خصمانه آنها را نسبت به اسلام نشان می دهد.

چرا در غرب تلاش می شود اسلام را به عنوان دشمن و خطر غرب مطرح کنند؟

خلاء ناشی از فروپاشی شوروی در سطح جهانی و ظهور برخی حرکتهای افراطی در بعضی از کشورهای اسلامی علیه منافع غرب مثل الجزایر، مصر و لبنان و انتشار مقالاتی در خصوص حتمیت برخورد بین اسلام و غرب و مهمتر از همه منافع شرکتهای تسلیحاتی غرب نیاز به وجود دشمن مشترک، باعث قدرت گرفتن این فرضیه شد.

چگونه می توان نگرش منفی غرب را نسبت به اسلام اصلاح کرد؟

مسلمانان باید از نظر علمی و تکنولوژیکی، خود را تقویت کنند و خود را به سطح تکنولوژی غرب برسانند و در ضمن، باید از حرکتهای افراطی که چهره اسلام حقیقی را مخدوش می کند و همچنین اختلافات داخلی و مذهبی پرهیز نمایند و در نهایت، در جهت ارائه چهره حقیقی اسلام و تعریفی درست از آن تلاش نمایند.

با توجه به روابط کنونی اسلام و غرب، چگونه می توان شاهد گفت و گوی بین اسلام و غرب بود؟

تمدن غرب پیشرفت کنونی خویش را مدیون تمدن و فرهنگ اسلامی می باشد، چنانچه در غرب مدتها، آثار پزشکی ابن سینا و همچنین آثار فلسفی ابن خلدون، فارابی و کندی مورد استفاده قرار می گرفت و حتی تدریس می شد و یا آثاری مثل دانته و کمدی الهی که برگرفته از آثار ابوالعلی معری بوده است، پس اساس فرهنگ و تمدن غربی همان فرهنگ و تمدن اسلامی می باشد. از این رو، گفت و گوی بین دو تمدن غرب و اسلام، زمانی می تواند عملی شود که غرب به اهمیت و نقش فرهنگ اسلامی در شکل گیری نهضت بیداری اروپا و همچنین تمدن غرب اعتراف نماید و برای اسلام، جایگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قائل شود، همانطور که اسلام به هنگام شکوفایی خویش، از فرهنگ و تمدن فارسی - رومی و یونانی بهره جسته و به آن هم اعتراف می نماید.

بنابراین لازم است که غرب ابتدا به حقوق مسلمانان و تاثیر پذیری از فرهنگ و میراث اسلامی اعتراف نماید تا گفت و گویی صورت پذیرد. از سوی دیگر، باید توجه داشت که شرط گفت و گوی بین دو چیز، برابری و تساوی آنها می باشد و گفت گوی بین قوی و ضعیف معنایی ندارد و در مورد گفت و گو با یهود باید گفت تا زمانی که آنها به حقوق مسلمین در فلسطین و قدس اعتراف ننمایند و از ادعای خود مبنی بر ملت برگزیده الهی بودن صرف نظر نکنند، نمی تواند گفت و گویی صورت گیرد. در نتیجه، گفت و گوی تمدنها در سطحی برابر و بین دو نیروی برابر که هریک یه جایگاه و منزلت دیگری و حقوق طرف دیگر اعتراف می نماید، امکان پذیر خواهد بود.

به عنوان آخرین سؤال، آیا می توان انتظار مصالحه ای بین اسلام و غرب را داشت؟

تا زمانی که غرب به نقش و اهمیت اسلام در شکل گیری تمدن غرب اعتراف نکند و دو تمدن برای گفت و گو از شرایط مساوی برخوردار نباشند، گفت و گویی حقیقی وجود نخواهد داشت و آن چیزی که وجود دارد، نوعی حالت نه جنگ و نه صلح می باشد و هرگاه مسلمانان از قدرت علمی و تکنولوژیکی لازم برخوردار شوند، می توانند از موضع قوی عمل نمایند.